



وضعیت کنونی اسلام شناسی

گفتگو با پروفیسور عبدالعزیز ساشادینا

گفتگو با نخست از پیشینه و تلاشهای علمی خود برای خوانندگان بگویند



پروفیسور عبدالعزیز ساشادینا محقق و دانشمند تانزانایی سالها در مشهد، قم و نجف به فراگیری فقه، اصول، کلام، حدیث، تفسیر قرآن و تاریخ پرداخته است. از سویی وی دوره لیسانس فلسفه را در دانشگاه علیگره هندوستان به پایان رسانده و موفق به اخذ درجه فوق لیسانس و دکتری از دانشگاه تورنتو کانادا شده است.

ساشادینا به دلیل علاقه شخصی، موضوع مهدویت را به عنوان تز دکتری برگزیده و پژوهشهای خود را در این زمینه گسترش داده است. وی مدتی پیش به ایران سفری داشت و این گفتگو حاصل دیدار همکاران ما در نمایندگی قم با اوست. ضمن تشکر از این عزیزان و استاد ساشادینا متن گفتگو از نظر تان می گذرد.

پروفیسور عبدالعزیز ساشادینا در سال ۱۹۴۲ در تانزانیا به دنیا آمد و پس از دریافت مدرک دیپلم چندسالگی کار کردم. سپس به هند رفتم و در دانشگاه اسلامی علیگره به فراگیری مشغول شدم، در آنجا لیسانس فلسفه و معارف اسلامی گرفتم. بعد از آن به مشهد رفتم و به آموختن زبان فارسی مشغول شدم، چون از زبان فارسی هیچ نمی دانستم، در کنار درسهای دانشگاه به فراگیری نزد استادان حوزه بویژه آقایان افتخارزاده، سیدفاضل میلانی و بقیه استادانی که در آنجا بودند پرداختیم، مانند استاد شانه چی، استاد واعظزاده و استاد مشکوةالدینی. پس از یک سال به دریافت لیسانس ادبیات فارسی نایل آمدم و در ضمن در دانشگاه الهیات به صورت مستمع آزاد دروس الهیات را می خواندم و در حوزه علمیه آیت الله میلانی شرکت می کردم. در مسائلهایی که در ایران بودم، هرسال ماههای تابستان به نجف رفتم و با آقایان در آن شهر درس می خواندم و در درس اصول آقای محمدباقر خراسانی و آقای محمد تقی حکیم شرکت می کردم. هر جا که می توانستم می رفتم و تلاش می کردم تا درس فراگیرم و در درس مرحوم آقای سیدجعفر مرعشی که صبحها تشکیل می شد، شرکت می کردم و خلاصه این مجموعه تلاش بنده بود در فقه، اصول، کلام، حدیث، تفسیر قرآن و تاریخ. سال ۱۹۷۱ به کانادا رفتم و پس از یک سال از دانشگاه تورنتو فوق لیسانس گرفتم. در سال ۱۹۷۶ دکتری گرفتم و به تدریس پرداختم و زمانی که به تورنتو رفتم البته در مواد درسی چیز تازه ای به دستم نیامده بود، چون همه چیزها را در مشهد و نجف فرا گرفته بودم؛ البته قم نیامده بودم، فقط مشهد و نجف رفتم. در اصول و کلام دوره «اصول مظفر و برخی از قسمتهای «رسایل» شیخ مرتضی انصاری و آخوند خراسانی را خوانده ام؛ اما «اصول» محمدرضا مظفر و محمد باقر صدر را کامل خوانده و بحث کردم و استادم در این مورد سیدفاضل میلانی بود. «مکاسب» را هم با ایشان خواندم، کلام را با آقای محمدباقر خراسانی و آقای مشکوةالدینی خوانده ام، «شرح قوشچی»، «شرح تجرید»، «شرح جرجانی» و کتاب «التمهید» باقلانی را نیز مطالعه کرده و کتابهای حدیث را بیشتر با آقای شانه چی خوانده ام. کتابهای مختلف اهل سنت را از نظر گذرانده ام، همچنین کتابهایی که برای فقه لازم بوده و مربوط به کارم می شده است. تفاسیر را با آقای واعظزاده خواندم و نیز «تفسیر بیضاوی» را که ایشان در آن زمان درس خوبی می دادند «تفسیر تبیان» و «تفسیر مجمع البیان» را به صورت تطبیقی مطالعه کرده و فلسفه را با آقای

آشتیانی به طور مختصر خواندیم، چون آقای آشتیانی زیاد درس نمی دادند. در آن زمان هرگاه ایشان را پیدا می کردیم، درس می گرفتیم. گاهی «منظومه» درس می دادند و به طور مستمع آزاد سردریشان حاضر می شدیم. از هسلمان اول هم خدمت و هم پسر و

مادرم همگی اهل تحقیق و مادرم اهل منبر بود. پدرم در آفریقا از چهارده سالگی منبر رفته بود بنابراین از خانواده ای بوده اهل علم نه به این صورت که عربی دان باشند ولی فارسی

دان بودند. البته آن موقع من فارسی را در ایران شروع کردم، بنابراین من از سیزده سالگی در این کار بوده و سخت معتقد بودم. برای من این زندگی بود که در کتابهایی خواندم تشیع اصالت و واقعیت ندارد.

این موضوع برایم عقده ای شده بود، می خواستم برای خودم حل کنم که آیا اصالت دارد یا نه به همین دلیل در آن سالها که به کتابخانه دانشگاه الهیات مشهد می رفتم با کمک مسوول کتابخانه کتابهایی را که در باره امام زمان (عج) نوشته شده بود، تهیه می کردم. منابع را از اول دیده بودم و منبع من فقط نوشته ای بوده است. وقتی به تورنتو وارد شدم تمامی استادان اسلام شناس این دانشگاه یا مسیحی و یا یهودی بودند و هیچ یک مسلمان نبودند. بادم می آید وقتی مقاله اول را برای کلاس نوشته بودم، استاد آن مقاله را حلو می انداخت و گفت: بی فایده است، چی نوشتی؟ یعنی از اسلام دفاع کردی در حالی که ما در دانشگاه به دفاع می کنیم و نه اثبات می کنیم. گفتیم ولی من کتابهایی در کتابخانه می بینم از غربی ها و مستشرقین که غلط زیاد دارد، آنها منابع را درست نمی خوانند و می گویند منابع وجود ندارد و یا به دست ما نرسیده است. برای نمونه می گفتم که گلدزیهر و قسی کتابش «العقیده و الشریعه فی الاسلام» را نوشته در آن گفته است که کتابهای شیعه ناپایند، در حالی که عدها کتاب در باره تشیع نوشته شده و حتی یکی از آنها را نیز پنهان نکرده اند، و این کتب همیشه در ملاء عام بوده و همه می توانستند آنها را مطالعه بکنند. بنابراین، غربی ها تنبلی کرده اند و دنبال کتب شیعه نرفته اند. این برای من عقده ای شده بود و می خواستم آن را حل کنم. به همین دلیل در تز دکتری به مساله مهدویت پرداختم. پیش از هر چیز باید بگویم پژوهشگر در چارچوب زمان و مکان خودش چیزی را حیوانگوست، یعنی برای مخاطب خاص سخن می گوید. مخاطب من غربی، مسیحی، یهودی و اهل سنت بوده. من اگر اهل سنت را در نظر می گرفتم، می گفتم خوب کتابهای اهل سنت شیخ بخاری، مسلم و احادیث «کافی» را داریم که اثبات کند مطلب مهدویت جزء عقاید اسلام است و آن گونه که ابن خلدون یا احمد امین می گویند، مربوط به تشیع نیست. اما مخاطب من فقط اهل سنت نبود،

مسیحی و یهودی هم می گوید این عقیده از ما گرفته شده است. **اوراه مار گولت** در نخستین مقاله ای که در باره مهدویت نوشته می گوید: «در قرآن در باره مهدی (عج) هیچ اشاره ای نشده است. برای من مسأله شد که این نظر درست است یا خیر؟ آیا در قرآن هیچ اشاره ای وجود ندارد؟»

در سالیانی که در مشهد بودم، با چند تن از استادان خود همچون آقایان **شانه چی، واعظزاده و مشکوة الدینی** بحث می کردیم که آیا به این موضوع در قرآن اشاره شده، یا خیر؟ مابه عنوان تفسیر و تأویل می توانیم بگویم که اشاره ای شده است. در آیه «مستضعفین فی الارض» جایی که به افرادی که می خواهند نور خداوند را با دهانشان خاموش کنند، اشاره می کند و نیز آیه «پریدون لیطنعوا انور الله...» (صف/۸) می گویند اشاره به فائز آل محمد (ص) است که خداوند ایشان را برخلاف آن کاری که دشمنان می خواهند انجام دهند، نصرت می بخشد. حتی **شیخ طوسی** می گوید: «قال اصحابنا، اصحاب این طور تفسیر می کنند، ما زمانی که پیش خود می نشینیم می توانیم این سخنان را بیسان کنیم، ولسی وقتسی که بسا غیر بنشینیم، نمی توانیم آن را مطرح کنیم، می گویند شما این را تأویل می کنید، در واقع این طور نیست. اهل سنت می گویند: «بقیه الله» شریعت خداوند است، توحید خداوند است که همیشه باقی می ماند و برای شما خیر است، ولی ما می گوئیم «بقیه الله» خود امام قائم است.

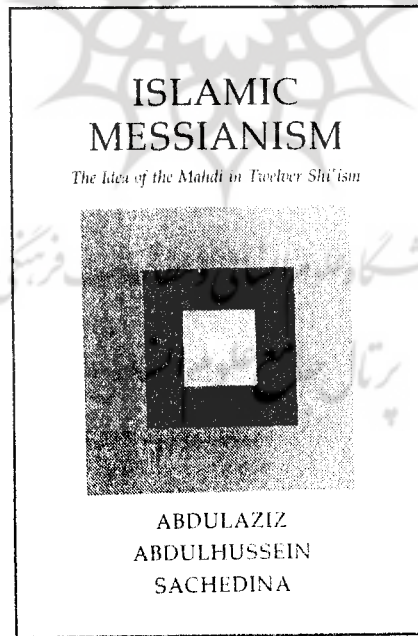
حالا می رسیم به موضوع روشی که من انتخاب کردم. گفتم خیلی خوب پس وقتی که مخاطب من اینها هستند که همگی منکرند و نمی خواهند تفسیر قرآن را قبول داشته باشند، حدیث نبوی را قبول ندارند و می گویند این حدیث هم ساخته شیعه است؛ برای نمونه در سخنان **بخاری** هیچ حدیثی درباره مهدی نداریم، درباره نقی آمده و اشاره ای شده، اما کلمه مهدی نیامده، می گوئیم باشد ما اگر اینها را در نظر بگیریم پس نه راهی به حدیث داریم و نه راهی به

کتابهای تفسیر، راه ما این است که بینیم ایدئولوژی قرآن چیست؟ من دردش را کشیده ام، شما اگر کتاب من را مطالعه کنید در صفحات ۲۵-۲۷ می گوئیم: شما می گوئید اشاره ای به این موضوع در قرآن نیست، اما در قرآن مسأله عدالت و نیز ایدئولوژی برای جامعه که وجود دارد. خداوند می خواهد جامعه ای را به وجود بیاورد که منبایش بر عدل باشد بنیادش عدل و اخلاق باشد و خداوند این را تأکید می کند که از راه هدایت پیامبرانی را به این خاطر می فرستد که این جامعه را به وجود بیاورند. این برای مسلمانان سده اول مسأله بود و من برای اثبات آن از راه مسایل تاریخی پیش آمدم که در تاریخ پس از وفات پیامبر اختلاف شدیدی بر سر امامت بین مسلمانان به وجود می آید. پس این رخنه اول در ایدئولوژی است که خلافت را به وجود می آورد؛ خلافتی که نه برای عدل و نه برای اخلاقی کار می کند و هر دو را شکست می دهد. برای مسلمانان سؤال پیش می آید که خداوند به ما وعده داده که اگر از این پیامبر پیروی کنید، ما برای شما امتی را به وجود می آوریم که منبای آن بر عدل و داد خواهد بود و من از ایدئولوژی قرآن دلیل می آورم که ممکن است قرآن به طور مستقیم نگوید که مهدی می آید و یا نمی آید، ولی قول می دهد که اگر شما از این پیامبر و از این دین پیروی کنید، نتیجه این پیروی به وجود آمدن جامعه عادل و ایده آل است. آن جامعه ایده آل هیچ وقت در اسلام میسر نمی شود، مگر آنکه شخصیت ایده آلی رئیس و امام باشد. من راه تاریخی و راه روانی را برگزیدم که یک مسلمان که معتقد است خداوند راست می گوید و برای مسلمانان پیامبر فرستاده و از دو راه هدایتشان کرده که چگونه آن جامعه را به وجود بیاورند و بنابراین باید شخص از

جانب خداوند باشد که بتواند جامعه را هدایت کند. پس این مسأله عقیده به امامت شد. امامت یک ریشه عقلی دارد، همان گونه که در صفحه سوم کتابم نیز گفته ام، از روز اول در تشیع ولایت از همه چیز مهم تر بود.

کشیان : روش شناخت شیعه در آثار و تألیفات شما بیشتر ملهم از یک دیدگاه عقل گرایانه است تا تأکید بر ادله روایی، به چه دلیل برای اثبات تشیع این قدر به عقلانیت بها داده اید، در حالی که شیعه دارای منابع و ذخایر روایی بسیاری برای اثبات اصالت خود می باشد؟

ساشادینا: من اگر تنها این راه را می رفتم، خوانندگان می گفتند که این روایتها ساختگی است و هیچ فایده ای ندارد، مانند کاری که احمد امین و مستشرقین کرده اند و گفته اند مسلمانان این روایتها را بعدها ساخته اند. شما یک متن را می خوانید، می توانید بگوئید ساخته این زمان است یا زمانهای پیش. شما می گوئید یک نویسنده یا مؤلف کتاب را آن زمان به وجود می آورد و آن طوری که مستشرقین می گویند بخاری روایتهایی را دارد که در سده سوم میان مسلمانان قابل قبول بود. همه این روایتهایی که قابل قبول نبوده رد کرده و اثری از آنها به جا نگذاشته است، تا بینیم که چه چیزهایی را رد کرده. بنابراین، برای ما سند وجود دارد، اما سند بخاری کامل نیست، سندی است که بخاری انتخاب کرده، مثل ما که روایتهایی را از



«اصول کافی» داریم؛ روایتهایی که شیخ کلینی در سده سوم اسلامی جمع آوری کرده که بین امامیه رواج داشت و برخی از روایتها را رد کرده اند. برای نمونه این کتاب **قیس هلالی** قابل قبول نیست، اما وقتی برسیم به ایدئولوژی خود قرآن دیگر کسی نمی تواند منکر باشد، کسی نمی تواند بگوید که قرآن نمی خواهد یک جامعه ایده آل به وجود بیاورد، کسی نمی تواند منکر باشد که قرآن می گوید راه هدایت برای بشر همیشه باید باز باشد و این از طرف کسی نباید باشد که یک الگوست. مسأله الگو در اسلام خیلی مهم است، برای همین بحث را این گونه جلو آوردیم، زیرا روایت را نمی توانستیم بیاوریم.

کشیان

: به نظر می رسد در طرح موضوعاتی که به شیعه مربوط می شود، گونه ای بیطرفی را برگزیده اید؛ روشی که نوعی آزادی از ارزشهای خاص را تداعی می کند، در حالی که موضوع تحقیق خود تداعی گر تعلق به یک سلسله ارزشهاست. در این میان بیطرفی را چگونه ارزیابی می کنید؟

ساشادینا: گاهی خواننده کتاب می بیند عبدالعزیز ساشادینا که من او را می شناسم و یک مسلمان شیعه معتقدی است، چطور توانسته این گونه بنویسد. این را به عنوان مقدمه می گوئیم که ما در دانشگاه نمی توانیم عقاید خود را جلو بیاوریم، اما شما که آخر کتاب برسید، می بینید من دارم صحبت می کنم، مؤلف هستم، به عنوان شخص غایب سخن می گویم و عقاید خود را در آنجا مطرح می کنم. برای شیعه هیچ فرقی نمی کند که برای نمونه روایت باشد یا نباشد، عقیده اش این است. و برای اثبات نیازی نیست که این راهها را بپیماید، این را به عنوان مقدمه گفتم.

بحثی که من درباره تز خود انتخاب کردم یا جسارت همراه بود، دغدغه عجیبی داشتم چون با عقیده شخصی خودم بحث می کردم. برای من خیلی آسان بود که موضوع ساده تری را انتخاب کنم، برای نمونه تفسیر «جمع البیان» نوشته طبرسی یا یک چیزی را انتخاب می کردم که درباره اش خودم را از این همه تکفیرها نجات می دادم، ولی گفتم نه، عقیده خودم را بحث کنم. می خواهم این را برسانم که عقیده مهدویت از قرآن سرچشمه می گیرد. ممکن است یک نص واضح در قرآن نباشد که درباره اش صحبت کند، ولی قرآن را که به طور کلی مطالعه می کنیم یک جامعه ایده آل را تصور می کند. چگونه خداوند اگر حکمتش ایجاب کند پیامبران را می فرستد شخص دیگری هم می فرستد که ناسمش مهدی باشد؟ شما یک انتقاد مخالف خود را رفته دورزدید و رسیدید به قلب مطلب و آن را اثبات کردید.

کشیان

: مطلبی از شما نقل شده که گفته اید در قرآن اصطلاح مهدی وجود ندارد و آنچه که در قرآن آمده مهدی است، و به شما نسبت داده اند که شیعیان مشوش بودند که عنوان مهدی را باید به عنوان «قائم» اضافه کنیم یا نه و بعد مثلاً تعبیر کردید که عنوان مهدی یک عنوان متأخر بوده (از قول شما نقل شده) که پیدا شده است و عنوانی که قبل از این در لسان ائمه آمده بود، کلمه القائم بوده است که مثلاً به شما استناد داده که کلمه قائم مفادش به معنای شخص قیام کننده در آینده نزدیک است.

شما می خواهید بگوئید که شیعیان از ابتدا عقایدشان این بوده که یک القائمی هست یعنی یک قیام کننده در زمان نزدیک هست. بعد که مدتی طول کشید شیعیان دیدند که نه، مثل اینکه «القائم» نیست و «المهدی» است. پس القائم یعنی شخصی که به زودی قیام خواهد کرد، تبدیل به المهدی شد؛ شخص که ممکن است قیامش خیلی به تأخیر بیفتد. بعد اینها بر شما هجوم برده که عنوان «القائم» و «المهدی» هر دو در روایت وارد شده اند. و معنای القائم این نیست که به زودی قیام خواهد کرد.

ساشادینا: تحقیق در این موضوع، تحقیق تاریخی

است. در تحقیق بی‌صوب معمولاً نصی که نزدیک به زمان واقع باشد معتبرتر شمرده می‌شود و هرچه نزدیکتر، معتبرتر. برای نمونه اگر درباره سیره پیامبر بخواهیم بحث کنیم، هر کتابی که نزدیک به زمان پیامبر باشد اعتبارش بیشتر است تا کتابی که بعدها نوشته شده باشد. این اصل در تحقیق نصوص در عرب است و در دانشگاهها روی این اصل خیلی اصرار دارند. من وقتی شروع به تحقیق کردم که کلمه «مهدی» کجا هست و در کجاها استعمال شده و در کدام روایتها آمده، در بیشتر روایاتی که مطالعه کردم، هنگامی که درباره امام زمان صحت می‌شود صاحب‌الامر تعبیر می‌کند، قائم آل محمد - قائم - قائمنا و در حدیث صادقین بارها آمده قائمنا. هیچ وقت آمده (که) نگفته‌اند مهدی. در روایات اگر تحقیق کنید از نخستین کتابی که «بصائر الدرجات» باشد که پیش از اصول کافی نوشته شده، کلمه قائم و قائمنا آمده و همیشه بحث بر سر این بوده است خوب وقتی می‌رسیم به شیخ کلینی و بعد به نوبختی و بعد به شیخ مفید چون تحقیق بر سر این است چه وقت امامیه به عنوان امامیه شناخته شد و به چه دلیل به عنوان امامیه شناخته شد، به تحقیق کامل و عنوانی وسیع‌تر و کامل‌تر برخورد می‌کنیم و حتی وقتی الغیبه نعمانی را بررسی می‌کنیم. بحث ما حالا این است که دو غیبت چگونه بوده. برای این بحث اگر روایات و اصول کافی را ببینید، دو غیبت معلوم نیست، مشخص نیست که قائم ما دو غیبت صغری و کبری خواهد داشت. در یک غیبت این طوری خواهد بود و در غیبت دیگر طوری دیگر، و در این غیبت مردم به او خواهند رسید و در غیبت دوم جان‌ش در خطر خواهد بود. برای نمونه روایات مختلف و نصوصی... را بررسی می‌کنید به این نتیجه می‌رسید که نخستین کسی که با توضیح بیان می‌کند که غیبت صغری داریم، شیخ نعمانی است. او توضیح می‌دهد که در غیبت اول امام - البته کبری و صغری هم نیست، صغری و کبری هم اصطلاحات بعدی است حتی در غیبت شیخ طوسی هم اصطلاحات صغری و کبری به کار نرفته است - از خودش و کلاً داشته در غیبت دوم و کلاً از خود نداشته است. در روایات حتی در اصول کافی بحث نشده که این دو غیبت چگونه‌اند.

نعمانی روایات شیخ کلینی را گرفته و از قول اسادش این روایات را بیان کرده و توضیح داده است، همچنین خودش پاورقی نوشته است. پاورقی‌اش را اینجا در غیبت نعمانی می‌بینیم، بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که در کتاب شیخ کلینی این موضوع بیان شده و توضیح داده نشده. چهل پنجاه سال بعد کتابی نوشته می‌شود که مقداری پیشرفت کرده و در آن توضیح داده شده است. خوب می‌رسیم به بحث فرقه‌های مختلف و نوختی و شیخ مفید. کتاب فرقه‌های نوختی را در «الفصول المختاره» می‌آورد.

شیخ مفید نقل می‌کند که من مطالب را از کتاب فریق گرفته‌ام. می‌رسیم به فریق امامیه که فرقه سیزدهم است. شما می‌بینید نوختی مطلب را مختصر بیان می‌کند و می‌گوید امامیه آنهایی بودند که عقیده داشتند امام حسین (ع) پسری داشته که امام قائم است. شیخ مفید نه فقط این را بیان می‌کند، بلکه مطلب نوختی را توضیح و تفسیر می‌کند، مانند کتابی که این آقا درباره کتاب خود نوشته. او هم توضیح می‌دهد، با قانع می‌شود یا نه، نقد می‌کند و می‌گوید غلط فهمیده و باید آن را تصحیح کنیم. همین‌طور استادان خودمان، علمای خودمان این روش را داشتند. شیخ مفید اعتقادات استاد خودش ابن بابویه و شیخ صدوق را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد و می‌گوید شیخ ما مطلب را خوب نفهمیده است. این را بحث تاریخی می‌گوییم. وقتی در سال ۱۹۷۵ این کتابها را بررسی می‌کنم این کتابها تاریخ وارجلوی من مرتب می‌شوند. من این را تاریخی می‌بینم که در آن کتاب شیخ کلینی

اول نوشته شده، کتاب دوم سیخ نعمانی. کتاب سوم مفید، بعد از آن شیخ طوسی و همین‌طور که می‌آید تا زمان علامه مجلسی.

برای نمونه من امروز ولایت فقیه را بحث می‌کنم، می‌گویم ولایت فقیه وقتی که در کتاب «مقنعه» شیخ مفید آمده، می‌بینم که خیلی ساده بحث شده، مثلاً فقیه یک ولایتی دارد، در آنجا به سادگی بحث شده، اما حق جهاد دارد یا ندارد. چیزی که برای ما امروز خیلی مهم است، حق حکومت دارد یا ندارد، برای ما مهم است، برای من که فقیه امروز باشم در سال ۱۹۹۳ نمی‌توانم زمان خودم را و بحثهایی که اطرافم می‌شود نادیده بگیرم، خواهی نخواهی وقتی من کتابی درباره ولایت فقیه می‌نویسم، بنابراین آن ولایت فقیه شیخ مفید که خیلی ساده‌تر بوده تکامل و تحول یافته از آن سادگی بیان به تبدیل به مسأله پیچیده‌ای شده است.

کتابخانه : در این سیر که از اندیشه‌های ساده شروع می‌شود و رو به پیچیدگی می‌رود مقصود شما این نیست که این پیچیده‌شدن یک نوع اضافه کردن است، یعنی از خارج به دین اضافه شود. می‌خواهید بگویید که ریشه‌اش در آنجا وجود دارد و همان ریشه است که دارد رشد می‌کند.

ساشادینا : کاملاً موافقم.

کتابخانه : اما بر این اساس می‌توان چنین نتیجه گرفت که غیبت کبری و صغری موضوعی بوده که پس از گذشت زمان اضافه شده است، در حالی که بیشتر وجود نداشته است.

ساشادینا : خیر، من می‌گویم این اندیشه ریشه داشته و از همان ابتدا در غیبت بوده است. من می‌خواهم در آخر کتاب برسانم که امامیه اصل قرآن را نادیده نگرفته‌اند.

کتابخانه : یعنی این ریشه در قرآن بوده و همان جا هم آمده است؟
ساشادینا : آنجا هست. همان جامعه ایده آل.

کتابخانه : پس در نهایت شما می‌رسانید که ما می‌توانیم از این آیه که می‌فرماید: «ما اراده کرده‌ایم مستضعفین حاکم شوند، مهدویت را به اثبات برسانیم.

ساشادینا : من این را می‌رسانم که جزء عدالت خداوند است، این را می‌آورم که برای تشیع دو چیز محور اصلی بود: امامت و عدالت. اهل سنت عقیده توحید و نبوت را قبول داشتند، اما دو چیز خصیصه امامیه بوده، اصراری که امامیه داشته، یکی اصرار بر عدالت خداوند بوده برمنای همان عقیده قرآنی و دیگری امامت که نتیجه این عقیده قرآنی است. این روش مرا به این بحث هم می‌رساند.

در اینجا می‌خواهم بگویم معتقد به امامت و امام صاحب‌الزمان (ع) هستیم. بخاطر این است که هیچ وقت در کتابهایم بحث امامت را مطرح نکردم. من از روز اول امامت و رسالت را ثابت شده گرفتم و قرآن را وحی خداوند گرفتم و در کتاب بحث نکردم. این را اصل گرفتم، از اصل به فرع رسیدم و فرعیات را در تاریخ دیدم که چگونه فرعیات در تاریخ توضیح داده شده‌اند. اکنون که در سال ۱۹۹۳ زندگی می‌کنیم، در غرب یک شیعه نزد من می‌آید و می‌گوید: «من اعتقادی به امام زمان ندارم». من از یک محقق می‌پرسم آیا شما که امروز در عصر تکنولوژی هستید، برای اثبات امام زمان می‌توانید تکنولوژی را نادیده بگیرید؟ نمی‌توانید. ما مقالاتی درباره سلولهای دایرم که نمی‌میرند. در دانشگاه نیویورک چاپ شده، می‌گویند سلولهایی

هستند که اگر همیشه در بدن انسان بمانند فرسوده نمی‌شوند و انسان هیچ‌گاه نمی‌میرد. بنابراین، از راه طب و از راه تکنولوژی می‌توانیم به جلو رفته و امام زمان (ع) را اثبات نماییم. باین روش آیا چه خطایی کرده‌ایم. ممکن است فردا من کتابی بنویسم در اثبات امام زمان و از تکنولوژی هم استفاده کنم و کتاب جالبی هم برای دنیای امروز بنویسم، آیا خطایی کرده‌ام؟

کتابخانه : برخی بر این باورند نگاه صرف علمی به پدیده‌های مذهبی و مقدس، از دیدگاه روش شناختی دارای سازگاری نیستند.

ساشادینا: از علم برای اثبات عقیده خود استفاده کردم، چون من علم و دین را جدا نمی‌دانم، جزء بشر می‌بینم. بنابراین، هیچ مسأله‌ای نمی‌بینم که من از علوم امروزی برای اثبات قرآن استفاده کنم یا برای اثبات نبوت.

کتابخانه : بعضی مناقشه می‌کنند که برخی از این اصول علمی ممکن است بعدها مورد نقد واقع شوند.

ساشادینا: درست است، همین باعث می‌شود که ما بگویم مسایل تاریخی، مسایل ریاضی نیستند، اگر این‌طور بود، اصلاً مسایل تاریخی کتابی نداشتند؛ یک کتاب تاریخی می‌نویسیم و تمام می‌شود. ولی امروز می‌بینیم هر موضوع تاریخی بحثی دارد. شما یک سند را بخوانید و من هم می‌خوانم، نتیجه‌گیری من با شما متفاوت است. بنابراین مسأله امامت غیر از عقیده مسأله تاریخ هم هست، چون امامان شخصیت‌های تاریخی بوده‌اند. حضرت علی (ع) در تاریخ آمده، پیامبر تاریخی بوده. عقیده تاریخ و زمان و مکان نمی‌شناسد. به زمان و مکان هیچ کاری ندارد، اما بحث تاریخی چرا ما بحث تاریخی را هیچ‌وقت مقطوع نمی‌دانیم. چرا می‌گوییم انقطاع نیست؟ برای اینکه بحث تاریخی است و بحث ریاضی نیست. بحث ریاضی حساب شده است، ولی بحث تاریخی چنین نیست. هیچ مورخی نیست که زمان خود را در زمانی که مورد بررسی قرار می‌دهد، ننگزند. شما کتاب «اکمال الدین» و «تمام النعمه» یا «کمال الدین و تمام النعمه» ابن بابویه (شیخ صدوق) را درباره امام زمان ببینید، مقدمه آن را نگاه کنید که چه نوشته است، می‌نویسد: من در نسیابور بودم، عده‌ای از مردم نزد من آمدند و گفتند که چرا امام زمان ظهور نمی‌کند، من دیدم که مرده در عقیده‌شان متحیرند، گفتیم کتابی بنویسم که جوابگوی تحیر مردم باشد. و در آخر کتاب یک فصل اضافه می‌کند درباره آنها که با امام ملاقات کرده‌اند و معجزات را در این فصل می‌آورد. برای اینکه معتقدین را از تحیر بیرون بیاورد. آن زمان که کتاب را می‌نویسد، مخاطبینش مردم نیشابورند، اما مقصودش مسأله تاریخی است، و وقتی کتاب را می‌نویسد هر دو را با هم پیوند می‌دهد. کار خلاف نکرده، روایات مختصر را جمع کرده و توضیح داده است. من می‌گویم تشیع و یا هر عقیده دینی دیگر در دنیا به علوم زمان خود نیاز دارد، چرا که دین یک پدیده واقعی، تغییرناپذیر و فرهنگ و تربیت‌پذیر است. آن وقت که انسان این عقیده را می‌گیرد، به زمان و مکان و زبان و فرهنگ خود تعبیر می‌کند، اگر نکند برایش مفهوم نیست.

کتابخانه : آیا این اختلاف در تعبیر است یا مفاد مطلب تغییر می‌کند؟

ساشادینا: اختلاف در تعبیر است.

کتابخانه : با این ترتیب، اصل

حقیقت ثابت است.

ساشادینا: بله، این تدبیر ناپذیر است. زبان انسان تصور دارد، فقه انسان تصور می‌پذیرد، اما عقیده همان است. حق نیز همان است، ولی برای کلمه حق زمانهای مختلف هم در نظر می‌گیریم. برای نمونه کتابی که من درباره عقیده مهدویت نوشته‌ام، مانند کتابی که برای اثبات وجود خداوند به عنوان عقیده نوشته شده است، بلکه مانند کتابی است که تاریخ عقیده به خداوند را بیان می‌کند. چطور در آنجا زمان و مکان علمای محقق و نظریه‌های مختلف را بررسی کرده و نتیجه می‌گیرید که نتیجه همان عقیده به خداوند بوده است. بله بررسی و تحقیق شده. زمانهای مختلف و دیدگاههای متفاوت در آن دخالت داشته و گاهی کتاب خیلی شیرین و مثبتی به وجود آمده و گاهی کتاب بسیار منفی‌ای پیدا شده است. من اینجا هیچ عرضی نداشته‌ام که چیزی که می‌گویم حتماً عقیده خودم باشد. حتی بخش نتیجه‌گیری کتاب را که مطالعه می‌کنیم، باید سیر کتاب را نگاه کنیم. شما اگر قسمتهایی از کتاب را ببینید، به خطا می‌روید. برای نمونه کتاب مقننه شیخ مفید مثال حالی است. بحث امر به معروف و نهی از منکر کتاب اگر خارج از کتاب در نظر گرفته شود، خواهی نخواهی عقیده شیخ مفید رسوای تعبیر خواهد کرد. چون درباره منصوص من جانب الله صحبت می‌کند و امام را المدبر الانام می‌داند.

در همان بحث امر به معروف دقت کنید، آیا هر دو که می‌گوید، این هر دو یکی هستند، این ولی المدبر الانام کیست؟

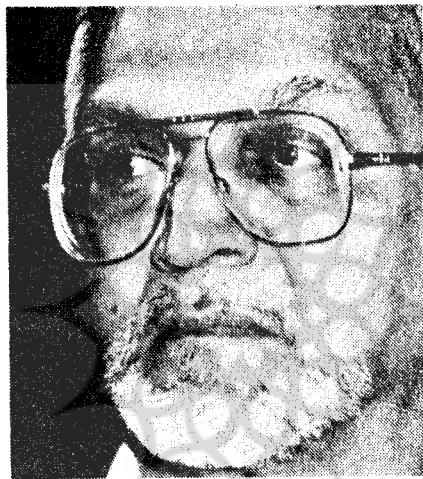
سلطان یا خلیفه وقت را می‌گوید؟ یا سلطان شیعه آل بویه را می‌گوید؟ منصوص من جانب الله را می‌دانیم که کیست که فقط امام زمان است، ولی المدبر الانام را نمی‌دانیم کیست؟ ممکن است قبیله یا ولی امر مسنمین باشد، اگر از متن آن در آورید می‌توانید شیخ مفید را تکفیر کنید که شیخ مفید دارد عقیده غلط را اثبات می‌کند. دو گونه سلطه داریم، یکی سلطه خداوند و دیگری سلطه دنیا؛ هر متنی را می‌توان سوء تعبیر کرد. آیا چیز دیگری به نظر تان می‌رسد که باید بحث کرد؟

کشتیان : مظللی را توضیح

دادید. اما اگر توضیح بیشتری داده شود بهتر است. این روش تاریخی که منقداری روی آن بحث شده شما چقدر کامل می‌دانید. آیا می‌توانیم به روش تاریخی اکتفا کنیم؟ یا اینکه روش و ابزارهای دیگری هم هست که این یک بیئت را - که بیئت تاریخی است - کامل کند؟ چون اکنون بیئت تاریخی بینشی است که مستشرقین غربی مدعی هستند ما از همین روش برای شناسایی ادیان استفاده می‌کنیم و مدعی هستند که در این بیئت محقق عقیده‌اش در این اثر هیچ تأییری ندارد؛ محقق می‌خواهد یهودی، مسیحی، مخالف یا موافق باشد او با این مسئله که برخورد می‌کند با ابزار خاصی که دارد هر کسی که باشد به همین نتیجه می‌رسد. آیا شما این را به این شکل قبول دارید؟

ساشادینا: خیر. نخست اینکه هیچ مؤلفی نمی‌تواند کار خود را از شخصیت خود جدا کند. این حرف گرافیکی است و قابل اثبات هم نیست که مؤلف چیزی را نوشته و بگوید من طرفدار نوشته‌ام و این را بدون نظر نوشته‌ام، حتماً عقیده خود را در آنجا آورده. بحث و روش تاریخی یکی از روشهایی است که اکنون در ادیان‌شناسی رایج است. روشهای دیگری هم هست، مردم‌شناسی، روان‌شناسی و فلسفه الهیات،

جامعه‌شناسی هم هست و یکی نیست، روش تاریخی یک روش است، بحث تاریخی یا روش تاریخی آنجا به کم می‌آید که با متون و نصوص کار داریم، چون برای شناسایی متن تا وقتی که آن زمان را نشناسیم دچار مشکل خواهیم شد، زیرا نه مؤلف و نه جامعه مؤلف و نه سیاست زمان او را خواهیم شناخت. برای نمونه امروز در جامعه علمی دنیا بحث جالبی مطرح شده است. امپریالیزم ادبیاتی را به وجود آورده که ما اگر زمان امپریالیزم را در نظر بگیریم، نمی‌توانیم شخصیتی مانند چارلز دیکنز و یسا و یکتور هوگو را بشناسیم. اینها شخصیت‌های ادبی برجسته دنیا هستند، اگر اینها را از تاریخ امپریالیزم خارج کنیم، نمی‌توانیم پی ببریم که چرا چارلز دیکنز زمانی که در مورد استرالیا می‌نویسد، بدجور تعبیر می‌کند؛ چون استرالیا مملکت و سرزمینی بوده که اینها از طریق انگلیس گرفته بودند. ما گاهی فکر می‌کنیم که ادبیات خنثی است و هیچ کاری به سیاست ندارد. خیر، ما اگر بخواهیم ادبیات چارلز دیکنز را بشناسیم باید زمانش را بشناسیم، همین طوموتون کلامی، فقهی و عقیدتی. هر متنی در تاریخ قرار می‌گیرد و یکی از ابزارهای مهم



شناسایی آن روش تاریخی است. بنابراین، چنین روشی جوابگوی جزء مختصری از تحقیق است، اما در آن بخش خیلی مهم است چون در شناسایی محقق و تحقیق، تاریخ می‌تواند کمک بزرگی کند، می‌تواند پنجاه درصد کمک کند. در این مورد در دانشگاههای غرب هماهنگی وجود ندارد، حتی در این مورد که باید روش تاریخی و یا روش روان‌شناسی را برگزینیم، بعضی مخالفند و می‌گویند باید به روش الهیات جلو برویم و عقیده را به عنوان عقیده بشناسیم. بحث تاریخی را در این مورد انجام ندهیم، چیزی را که خداوند فرموده قبول کنیم و هیچ صحبتی درباره‌اش نکنیم.

در انجیل شناسی در غرب امر نارسایی وجود دارد، به گونه‌ای که کتاب انجیل از بین رفته است. بحث تاریخی از اینجا شده که انجیل را چه کسی و در چه زمانی نوشته است؟ من معتقدم این بحث را باید به این صورت بیان کرد که آیا باید فقط از راه تاریخی رفت یا راههای مختلف را جمع‌آوری کرد؟ من خود مقاله‌ای دارم که یک روش خاص نمی‌تواند جوابگوی دین‌شناسی باشد، چون دین یک پدیده پیچیده است؛ همان طور که انسان پیچیده است، عقیده انسان هم پیچیده است. ساده نیست که ما بتوانیم از راه تصور بگوییم این عقیده به این صورت به وجود آمده، همان طور که می‌بینیم در مردم‌شناسی یا آنترپولوژی خطاهای زیادی شده است. آنها از راه فرهنگ رفته و گفته‌اند فرهنگ ایجاد دین می‌نماید، فرهنگ دین را تربیت می‌کند، در حالی که دین فرهنگ را به وجود آورده است؛ به این صورت مسیر فرهنگ را تعیین کرده است. بنابراین، ما نمی‌توانیم خود را به یک روش خاص

مفید کنیم و بگوییم فقط و فقط این روش در ادیان شناسایی مجاز است. باید چند بعدی به آن نگاه کرد. البته ما به بحث تاریخی زیاد توجه نداریم، یعنی در حوزه‌های علمیه، در جاهایی که من درس خوانده‌ام می‌دیدم که برای نمونه کتاب «شراعی» را باز می‌کردیم، ولی هیچ وقت از محقق حلی بحث نمی‌کردیم، یا زمان ایلخانی‌ها را بحث نمی‌کردیم، که بحثهای اجتماعی آن زمان را بحث نمی‌کردیم، که چرا درباره نماز جمعه به این صورت فتوا داده شده؛ فقط فتواها را می‌خواندیم و جلو می‌رفتیم. من می‌گویم باید بحث تاریخی کنیم تا بفهمیم پژوهشگران و کسانی که به اصول فقه‌شناسی داشتند چگونه فتوا می‌دادند، چگونه به این نتیجه می‌رسیدند و استنباطشان در چه وضعی بوده است. آنجا تاریخ کمک زیادی می‌کند.

کشتیان : روشی را که منطقیون الهی پیموده‌اند، کافی و کامل نمی‌دانید؟

ساشادینا: نه، می‌خواهم بگویم که اگر فقط از آن راه برویم، به جامعه و به مردم امروز جامعه نمی‌رسیم، چون شخصی که در جامعه امروز، بزرگ می‌شود و رشد می‌کند، از جهات مختلف مورد تهاجم قرار می‌گیرد. فقط از راه عقیده نیست که ما نمی‌توانیم به جوان امروز بگوییم تنها خداوند را قبول داشته باشد، چون خداوند گفته مرا قبول داشته باشید؛ ما مجبوریم از راههای مختلف و از بعدهای گوناگون که در آموزش و پرورش امروز وجود دارد یک جهان بینی را ارائه داده و بگوییم که اقا شما می‌توانید به این صورت معتقدان امروزی داشته باشید.

کشتیان : در حوزه علمیه

بخشی از بحثها فلسفی است. برای نمونه در اعتقاد به خدا نمی‌گوییم که چون خدا خداوند را قبول داشته باش. چون خدا می‌گوید که مرا قبول داشته باشید. ما می‌گوییم از راه عقل ما به اینجا می‌رسیم که خداوند را، رسالت را و معاد را قبول داشته باش. پس از آنکه پذیرفتیم خداوندی وجود دارد و رسولی دارد و آن رسول از طرف خداوند مطالب را بیان می‌کند، بله آنجا اینجوری برخورد می‌کنیم. به همین دلیل وقتی رسیدیم به فقه آنجا می‌گوییم چون حضرت فرمودند، باید به این صورت عمل کنیم. ما در اصول عقاید بیشتر فلسفی برخورد می‌کنیم؛ کلاسهای ما هم به این معنا روش متافیزیکی دارند.

ساشادینا: ولی ما در ادیان‌شناسی می‌گوییم زبان متافیزیکی زبان خواص است و هر کس که درس خوانده باشد نمی‌تواند فلسفه بخواند. ما می‌گوییم فلسفه فقط منحصر به افرادی می‌شود که فلسفه را بشناسند و فلسفه را بخوانند و همیشه کمترین اشخاص در جامعه این گونه‌اند. در حالی که زبان دینی زبان همگانی است. بنابراین، اگر می‌خواهد همگانی باشد نمی‌تواند تنها فلسفه یا متافیزیکی باقی بماند؛ ممکن است از راه جامعه‌شناسی و یا روان‌شناسی جلو بیاید و عقاید را مطرح کند، بنابر این ما هم نگوییم بحث مهمی هایدگر یا فیلسوفان بزرگ شرق و غرب دارند که مسیحیت را اگر بخواهیم به مردم عادی برسانیم، مجبوریم که از متافیزیکی پایین تر بیاییم. یعنی ناچاریم از راه تئوسارخ یا جامعه‌شناسی و یا از راه روان‌شناسی این مسایل را به آنها برسانیم. اگر ما این مواد را در حوزه‌های علمیه وارد نکنیم و علم امروز را همان طوری که امروز می‌شناسند بحث نکنیم، نمی‌توانیم به وظیفه تبلیغ دینمان برسیم؛ چه در سطح بحث و چه در سطح تبلیغ.

زمانی که در آمریکا و کانادا به مناسبت ماه محرم برای سخنرانی به مسجد می‌روم می‌بینم که ما تنها به روایت نمی‌توانیم اتکا کنیم. بله، برای اثبات در لابه‌لای صحتهایمان روایت هم می‌آوریم و می‌گوییم که این سخنان را که گفتیم پیامبران هم گفته‌اند. پس روایت و آیات قرآنی را در ضمن بحث کلی می‌آوریم و روشی که انتخاب می‌کنیم، روشی چند بعدی است. این هم در حوزه باید شروع شود.

کشیان
ترویج تشیع افزون بر مسأله زبان چه مشکلاتی وجود دارد؟

ساشادینا: این مقدور نیست که ما تمام علوم امروز را خوب درک کرده باشیم، ریاضیات، فیزیک، طب و غیراینها. البته علمای ما همچون شیخ مفید هم علوم ریاضیات و... را مطالعه می‌کردند، اما، ما امروز خیلی متخصص شده‌ایم و تخصص خود را چنان کرده‌ایم که دیگر آن جامعیت را نداریم.

کشیان
آیا می‌توان با شورای مرجعیت کارها را حل کرد؟ اگر به فرض در پزشکی راه‌حلی که پیدا کرده‌اند شورای پزشکی است و کارها را شورایی کنند و کارش راه‌حل برای درمان بیمار است، در صورتی که راه‌حل اتخاذ شده درست نباشد، آنتارش به سرعت روی بیمار مشخص می‌شود و شورای پزشکی هم راه‌حل را تغییر می‌دهد. اما برای ارائه دین یک صحنه از من این گونه‌ای نداریم و آن طور نیست که زود آنتارش مشخص شود. اکنون اگر بیاییم مجموعه‌ای گرد آوریم که یکی فقه بدانند ولی تفسیر ندهند و آن دیگری تفسیر بدانند و فقه ندهند، این جمع می‌تواند یک نظر دقیق درباره دین ارائه دهد که اکنون به نام شورای مرجعیت مطرح شود. آیا این راه‌حل مناسبی است؟ یا باید برویم به دنبال افرادی که استعداد و توان این را داشته باشند که جامع‌الاطراف و ذوالفنون بشوند؟

ساشادینا: البته در دانشگاه همه باید بکسان همه چیز را بخوانند. برای نمونه «جامع المقدمات» که می‌خوانیم اصطلاح خوبی است که می‌توان در این مرحله پیاده کرد. برنامه‌ریزی کار بسیار مهمی است که فکر می‌کنم در حوزه‌ها اکنون انجام نشده است، چون در زمانی که من در مدرسه آقای میلانی درس می‌خواندم این برنامه‌ریزی شده بود. غیر از این، می‌خواهم بگویم تا زمانی که فقه شورایی نشود، نمی‌توانیم مسایل امروز را حل کنیم. بنابراین، برنامه‌ریزی باید دقیق‌تر باشد، علوم پایه را باید همه ما بفهمیم. همه آن کسانی که در شورای پزشکی حضور دارند علوم پایه را می‌دانند و زبان یکدیگر را می‌فهمند. ممکن است من متخصص قلب و شما متخصص گوش و حلق و بینی باشید، ولی همگی علوم پایه را خوانده‌ایم؛ بنابراین زبان یکدیگر را می‌فهمیم. ممکن است درباره اطفال نتوانم جواب دهم، ولی اعضای شورا همگی علوم پایه را خوانده‌اند.

فرض کنید در شورای فقهی شما درباره بانک تاجر دارید و تحقیق کرده‌اید و من در مورد اخلاق پزشکی و فقه طبابت کار کرده‌ام. وقتی شما یک اصل از اصول فقه را به عنوان استدلال پیش بیاورید، برای من مفهوم است و من می‌توانم بگویم درست است. همین نتیجه‌گیری که در این فتوای شما درباره این اصول

می‌کنید، برای من مفهوم است و من هم این نتیجه‌گیری را می‌توانم داشته باشم. پس می‌توانیم شورایی داشته باشیم، به شرطی که آن درس پایه را همگی خوانده و همه شرایط آن شورا را دارا باشیم. فقه‌های ما خیلی متعرج بودند و خوب می‌فهمیدند که تا کسی مجتهد نباشد، نمی‌توان از او تقلید کرد و معنی آن این است که اصول فقه را خوب می‌داند و بنابراین، وقتی به او برای مسأله‌ای که شاید تاکنون به گوشش نخورده رجوع شود، می‌تواند خوب به شما پاسخ دهد. این کار را اکنون شورا می‌تواند انجام دهد، شورای مجتهدین را ما در تمام فنون داریم، در انجیل هم داریم، در اخلاق پزشکی هم داریم، چرا در فقه نداشته باشیم؟

کشیان
آیا شما چنین تجربه‌ای را در زمینه اسلام‌شناسی در دانشگاه شروع کرده‌اید؟

ساشادینا: بله، ما شورایی کار می‌کنیم.

کشیان
آیا اجتهاد و شیوه درک مسایل مستحدثه توانسته است کارایی خود را در عمل نشان دهد؟

ساشادینا: بله، ما سالانه سمینار داریم و تجارب یکدیگر را مورد انتقاد قرار داده و از یکدیگر یاد می‌گیریم و زمانی که بحثی می‌شود، به عنوان شورا به طور دسته‌جمعی پاسخ می‌دهیم و اکنون زمان آن رسیده که شورا تشکیل شود، زیرا مسایل خیلی پیچیده شده‌اند به گونه‌ای که نه ما و نه شما نمی‌توانیم به تنهایی کاری انجام دهیم.

کشیان
عمق معرفت اسلامی (یعنی اسلام‌شناسی) را در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا تا چه مقدار ارزیابی می‌کنید؟

ساشادینا: راستش را بخواهید عمقش درهند و در بعضی خصوص است. ما در حوزه نصوص را خوب می‌دانیم، همه کتابها را خوب می‌شناسیم و می‌دانیم. کتابها را خوانده و بررسی کرده‌ایم، یک سنتزی جمع‌آوری کرده‌ایم، اما در تحلیل ضعیفیم. من کارهایی را می‌بینم که مقدار زیادی از متون روایات را نقل می‌کنند، اما وقتی تحلیلها را جمع می‌کنیم، از یک کتاب برای نمونه ۴۰۰ صفحه‌ای تنها ده - پانزده صفحه تحلیل است. خودتان بردارید و ببینید، چون جرأت نقد آنها را نداریم، می‌گوییم ممکن است دیگران ناراحت شوند، چون ما تقریباً به مقدس بودن متون اعتقاد داریم.

کشیان
اما ما گمان می‌کنیم در بسیاری از کتابهایمان نقادی بیش از نقالی است؟

ساشادینا: شاید اکنون رایج شده و من بی‌خبرم، اما تا آنجا که من مطالعه کردم نقل را بیشتر از نقد دیده‌ام، تحلیل کم است.

کشیان
بویزه در کتابهای مراجع متأخر مانند کتابهای فقهی که حضرت امام (ره) با آقای خوبی دارند، میزان نقل بسیار کم است و بیشتر نقد و تحلیل و بررسی است.

ساشادینا: بحث من درباره مراجع تقلد نیست، بحث من با مدرسین است.

کشیان
شاید شما نظرتان بیشتر درباره محققین و آن کسانی که خودشان را روشنفکر قلمداد می‌کنند باشد؟

ساشادینا: بله.

کشیان
در این زمینه شاید نقضی داشته باشیم و آن اینکه علمای ما کمتر برای روشنفکران کتاب می‌نویسند و بیشتر کتابهایشان در زمینه‌های تخصصی برای مخاطبین خاص است.

ساشادینا: بله، مخاطبشان همیشه شخص معتقد است.

کشیان
هم معتقد و هم متخصص، فرض کنید فقه تخصصی یک مرجع را حتی یک معتقد معمولی و معتقدی که اطلاع اولیه‌ای از دین داشته باشد متوجه نمی‌شود، باید سطح بالایی در علم داشته باشد تا بتواند بفهمد که بحث این آقا چگونه است.

ساشادینا: به طور کلی زمانی فرارسیده که ما وظیفه سنگینی داریم. وقتی ما می‌گوییم من خودم را حوزه‌ای می‌دانم و افتخار می‌کنم که با اسنادانی درس خواندم که بسیار باسواد و اهل تحقیق و تحلیل بوده‌اند، هر وقت محمدباقر خراسان را به یاد می‌آورم (شخصی بود که کلام درس می‌داد. درسش تحلیل بود و با اشتیاق و ذوق عجیبی تدریس می‌کرد) و همین طور در اصول وقتی باسیدفاضل میلانی می‌نشستم و روی اصول بحث می‌کردیم. بنابراین، من مدیون این اشخاص هستم. می‌گویم وقتش رسیده، رسالت و هدایت جامعه امروز برگردن ما نهاده شده، چه بخواهیم و چه نخواهیم مسؤولیم چون ما مسؤولیت داریم. هم در برابر خداوند و هم در برابر جامعه در برابر جامعه باید فکر اساسی بکنیم، یک کار مهم باید انجام دهیم و رابطه میمانه با افراد معتقد که در دانشگاهها هستند برقرار نماییم. چون در دانشگاه با وظیفه برخورد داریم، با محققین و اسلام‌شناسانی که معتقدند و آنها که معتقد نیستند. البته بیشتر افراد در دانشگاههایی که تاریخ و یا مانی معارف اسلامی درس می‌دهند افرادی هستند که معتقد نیستند.

کشیان
منظورتان در دانشگاههای اروپا و آمریکا کاست؟

ساشادینا: من از ایران خبر ندارم. خارج از ایران افرادی که معتقد هستند این احساس را درک می‌کنند و فکر می‌کنم که اگر ارتباطی بین حوزه و این افراد-که چنین افکاری دارند- پیاده کنند، خوب باشد. برای منافع مسلمین باید این ارتباط و همکاری به وجود آید، همچنین همکاری از لحاظ منابع یا روش تحقیق و تکنولوژی که در این راه استفاده می‌شود مورد نیاز است، به گونه‌ای که مدرسین حوزه در دانشگاههای غرب تدریس کنند، تا آنها با چگونگی درس در حوزه‌ها آشنا شوند و همین طور آنها هم به حوزه بیایند. من نمی‌گویم که خطری وجود ندارد، هیچ کار عظمی بی‌خطر نیست. من خود در تحقیقاتم بحث می‌کردم و همیشه حیران بودم که چه کار کنیم؟ و بارها به خود می‌گفتم که نباید تحقیق کنم. نگرانی و دنیتره عجیبی داشتم، زیرا انسان معتقد است و باید بررسی کند. به همین سبب است که خطرها یا ارزشها، من خود را می‌گویم که بعد از این همه تحقیق و نوشته دانشجویانم از من می‌پرسند که آیا عقاید خود را از دست داده‌اید؟ می‌گویم: خیر من در عقاید قوی تر شده‌ام.

کشیان
سیاسگزاریم.